

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تکمیل بحث جلسه گذشته و اشکال دیگر به دلیل اوّل مرحوم علامه

بیان نمودیم نظر شریف مرحوم علامه (رضوان الله علیه) بر این است که نهی ای که نسبت به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام شده، نهی ارشادی بوده و مخالفت با نهی ارشادی منافات با مقام عصمت ندارد. فرمودند: سه دلیل بر این مدّعا هست؛ دلیل اول و اشکالات آن را بیان نمودیم؛ اما قبل از اینکه دلیل دوم و سوم را بگوئیم، دو نکته را عرض کنیم.

مطلب اول اینکه درست است که در قرآن تعبیر به عصیان و تعبیر به ظلم داریم، اما آنچه که مولوی بودن این نهی را به وضوح اثبات می‌کند، آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه طه است که **(وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)** اولاً این آیه اثبات می‌کند این ظلم، ظلم به نفس نبوده و مرحوم علامه هیچ دلیلی اقامه نفرمودند بر اینکه این ظلم، ظلم به نفس بوده است؛ فقط فرمودند مراد از **(فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)** ظلم به نفس است. به چه دلیل ظلم به نفس است؟ قرینه‌ای بر این مطلب نیاوردند. وقتی در خود این آیه دقت کنیم، می‌فرماید: آدم پروردگارش را عصیان کرد؛ یعنی ظلم به رب کرده است؛ هرچند که بیان نمودیم بین اینها ملازمه است؛ هرچند ظلم به رب باشد، ظلم به نفس هست، اما عکسش صحیح نیست که هرچند ظلم به نفس باشد، ظلم به رب باشد. پس، خود آیه قرینه‌ی روشنی است بر اینکه ابتداءً ظلم به نفس نبوده و بلکه ظلم به رب بوده است. حال، اگر این نهی ارشادی باشد، اساساً این است که اسناد درست نیست، اینکه بگوئیم **(وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)** این با ارشادی بودن هیچ سازگاری ندارد. در نهی ارشادی باید بگوئیم این عمل را انجام نداد و آثارش را دید، این دوا را نخورد و مریض شد، این سم را خورد و کشته شد؛ اینها درست است؛ اما در موارد ارشادی نمی‌گویند با مولوی خودش مخالفت کرد. لذا، خود آیه نیز دلیل بر این است که ظلم، ظلم به رب است و عنوان مولوی نیز دارد.

در اوامر و نواهی مولوی قبل از آن که فعل مدّ نظر باشد، مخالفت و موافقت با ربّ مدّ نظر است. فرق اساسی بین امر مولوی و امر ارشادی در این است که در امر مولوی قبل از آن که ملاک فعل مدّ نظر باشد، اطاعت و مخالفت مولا مدّ نظر است. ما معتقدیم که تمام اوامر و نواهی شارع، چه ارشادی و چه مولوی، تابع ملاک است؛ و در این تردیدی وجود ندارد. حتی جایی که شارع می‌فرماید **(أَقِمُوا الصَّلَاةَ)** صلاة يك ملاک لزومی دارد که لازم الاستیفاء برای مکلف است؛ وقتی می‌فرماید **«لا تشرب الخمر»** این هم همینطور است. لذا، چون در اوامر و نواهی مولوی قبل از اینکه غرض به تحقق ملاک در عالم خارج تعلّق پیدا کند، به موافقت با امر مولا و مخالفت با امر مولا تعلّق پیدا می‌کند، مسئله‌ی ثواب و عقاب مطرح است. اما در اوامر و نواهی ارشادی این مسئله مدّ نظر نیست و لذا، مسأله ثواب و عقاب وجود ندارد. تعبیر صحیح این است که در ارشادی اثر فعل را بیان کنند، همین اندازه بگویند که اگر این سم را بخوری می‌میری، اگر در این راه بروی، به چاه می‌افتی، کافی است؛ اما اگر فرمود اگر این کار را بکنی با مولا مخالفت کردی، کجای این ارشادی است؛ این ظهور خیلی روشنی دارد در مولوی بودن. و این نکته‌ی دوم است که مرحوم علامه می‌فرماید.

بررسی دلیل دوم مرحوم علامه

حال، برویم سراغ دلیل دوم و سوم مرحوم علامه. دلیل دوم مرحوم علامه توبه است؛ و این که آدم بعد از این قضیه توبه کرد. مرحوم علامه می‌فرماید توبه عبارت است از: «الرجوع من العبد إذا استتبع القبول من جانب المولى» توبه رجوع از عبد است اگر خدا قبول بکند و طوری می‌شود که ذنب کلاً ذنب بشود. سپس می‌فرماید: اگر نهی از خوردن شجره مولوی باشد و توبه توبه‌ی عن ذنب عبودیه و رجوع باشد، لازمه‌اش این است که خدا اینها را به جنت برگرداند؛ چون «التائب من الذنب کمن لا ذنب له» خدا با این آدم دیگر معامله‌ی آدم عاصی نمی‌کند. خلاصه اینکه اگر این نهی، نهی مولوی باشد، باید آدم مجدداً به بهشت برمی‌گشت؛ و خدا نباید او را از بهشت خارج می‌کرد. مرحوم علامه در ادامه می‌فرمایند: این خروج از بهشت یک خروج تکوینی بوده، و نه یک خروج عقوبتی؛ یعنی خوردن از درخت همان، و تکویناً خارج شدن از بهشت همان؛ مثل این که خوردن سم همان، و کشته شدن همان. می‌فرمایند عنوان مجازات ندارد. پس، ایشان در دلیل دوم دو مطلب را بیان فرمودند: یکی این که اگر نهی مولوی بود، اقتضای توبه این بود که حضرت به بهشت برگردانده شود؛ و دوم اینکه این خروج تکوینی بوده است.

مناقشه در دلیل دوم مرحوم علامه

به نظر ما هر دو مطلب ایشان قابل مناقشه است. اما مناقشه در مطلب اول: ما چه دلیلی داریم که در باب توبه، تمام آثار فعل از بین می‌رود؟ در باب توبه، انسان وقتی که با خدا مخالفت می‌کند، از خدا دور می‌شود؛ و توبه اقتضا می‌کند که به خدا نزدیک شود؛ اما دلیلی نداریم بر اینکه تمام آثار برگردد؛ مثلاً خدا می‌فرماید (لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) کسی که در عمرش یکبار هم ظلم کرده، عهد خدا به او نمی‌رسد. از همین آیه استفاده می‌کنند که حتی کسی که در یک زمانی مشرک بوده، نمی‌تواند امام باشد یا جانشین پیامبر باشد. حال، اگر کسی یک زمانی مشرک بوده و حالا توبه کرده، بگوئیم توبه‌اش اقتضا دارد که بگوئیم باز صلاحیت امامت هم پیدا کند. می‌گوئیم اگر کسی حد بخورد، صلاحیت امامت جماعت را ندارد؛ این آدم ممکن است توبه کند و توبه‌اش هم قبول شود، قرب به خدا هم پیدا کند؛ اما این اثر به قوت خودش باقی است. چه دلیلی وجود دارد که اگر کسی توبه کرد، تمام آثار گذشته باید از بین برود؟ روایتی هم که می‌گوئیم «التائب من الذنب کمن لا ذنب له»، این در تمام جهات نیست؛ برای اینکه عقلاً کسی که در تمام عمرش قدم به سوی گناه برداشته، با کسی که صدمبار قدم برداشته و توبه کرده و خدا هم توبه‌اش را قبول کرده، اینها یکی هستند. به هیچ وجه یکی نیستند. بله، خدا او را عذاب نمی‌کند، عذاب اخروی شاملش نمی‌شود؛ اما برخی از آثار به قوت خودش باقی می‌ماند.

به هر حال، چه ملازمه‌ای وجود دارد؟ اگر بگوئیم نهی، نهی مولوی است باید آدم به بهشت برگردانده شود، هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. ممکن است نهی مولوی باشد، توبه هم توبه‌ی از عمل باشد و قبول شده باشد، با این وجود، به بهشت برگردانده نشده باشد. اگر کسی بگوید اثر این توبه چه بود؟ می‌گوئیم اثرش این بود که بعداً صلاحیت برای رسالت پیدا شد. اگر آدم توبه نمی‌کرد، صلاحیت برای رسالت نداشت؛ اما توبه کرد، آنهم توبه‌ی طولانی و مفصل، و برای رسالت صلاحیت پیدا کرد. این اولاً. ثانیاً سؤال این است که اگر این نهی ارشادی است، توبه چه معنایی دارد؟ اتفاقاً می‌خواهیم بیان کنیم که توبه درست عکس مقصود مرحوم علامه را دلالت دارد. شما که می‌فرمایید اگر کسی سم بخورد کشته می‌شود، آیا اینجا توبه اثری دارد؟ اساساً در اوامر و نواهی ارشادیه توبه نمی‌آید آن را از بین ببرد، اثرش به قوت خودش باقی می‌ماند.

[گاهی اوقات وقتی می‌خواهم به بزرگان اشکال کنم، واقعاً در درون خودم تلاطمی هست؛ و همیشه گفته‌ام که ما خیلی فاصله داریم؛ مثل مرحوم علامه صدها سال باید بگذرد تا منزلت علمی علامه روشن شود؛ و الا اینطور نیست که بگوئیم معلوم می‌شود که ما دقیق‌تر فهمیدیم. نه! این جای خودش محفوظ باشد. جمله‌ای را یکی از علما دیروز از مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه نقل می‌کرد که من هم یادم افتاد که ایشان این را می‌فرمود ولی در ذهنم نبود، ایشان مکرراً می‌فرمودند اشتباه مردم این است

که فکر می‌کنند که ما (اشاره به خودشان می‌کردند) با امام(ره) یکی دو درجه از نظر علمی تفاوت داریم. امام(ره) يك روز مرجع بوده و حالا هم ما به عنوان شاگرد امام مرجع شدیم.

مثلاً نمره‌ی امام بیست بوده و نمره ما نوزده است؛ در حالی که مردم نمی‌فهمند فاصله‌ی ما با امام چقدر زیاد است! با اینکه ایشان در فقه و اصول، مبانی امام را متعرض می‌شدند و مورد بحث قرار می‌دادند و غالباً هم قبول می‌کردند، و جایی هم که قبول می‌کردند، مویدات و ادله‌ی بیشتری اقامه می‌کردند و گاهی هم مناقشه می‌کردند؛ اما باز این اذعان در کنارش بوده و ما هم باید توجه داشته باشیم و واقعاً مبادا خدایی نکرده ببینیم که اشکالی بتوانیم به مرحوم علامه وارد کنیم که مثلاً ما شدیم نزدیک به ایشان، فاصله خیلی است.].

پس، اشکال دوم این است که در اوامر و نواهی ارشادی اصلاً توبه معنا ندارد! اساساً معنا ندارد؛ چون نهی ارشادی می‌گوید این اثر طبیعی‌اش است، چه توبه باشد و چه توبه نباشد. توبه‌ی آدم در اینجا چه اثری داشته است؟ یعنی خود اینکه نیاز به توبه پیدا کرد، فرمود (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) قرینه‌ی خیلی روشنی است بر اینکه مسئله، مسئله‌ی مولویت و عبودیت است؛ و مسئله‌ی ارشادیت اصلاً مطرح نبوده است. اشکال دیگر این است که از کجا می‌فرمایید این خروج تکوینی بوده است؟ اولاً در قرآن می‌فرماید: (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ)، اخراج را بعد از وسوسه شیطان بیان می‌کند؛ شیطان اینها را اخراج کرد، شیطان هم یکی از مأمورین الهی است؛ گاهی اوقات اسناد به خود خدا داده می‌شود (إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجُكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ) می‌فرماید شیطان دشمن شماست، و بعد می‌فرماید: شما را از جنت خارج نکنند. به هر حال، دلیلی پیدا نکردیم بر اینکه بگوئیم این خروج تکوینی بوده است؛ نه! این از باب مجازات بوده؛ خدا می‌توانست او را خارج نکند اما او را اخراج کرد.

بررسی دلیل سوم مرحوم علامه

اما دلیل سوم مرحوم علامه: ایشان می‌خواهد بگوید این آیه شریفه مثل اثر قتل نسبت به سمّ است که شخص را از خوردن سمّ نهی می‌کنید؛ چطور آنجا ارشادی است، این هم می‌شود ارشادی. مرحوم علامه می‌فرماید آیه‌ی شریفه‌ی (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) کلمهٔ جامعهٔ لجميع التشریعات التفصیلیة التي أنزل الله تعالى في هذه الدنيا من طرق ملائكة وكتبه و رسله می‌فرماید این آیه شریفه يك كلام کلی برای تمام تشریعات که در این عالم دنیا از طریق ملائکه و انبیاء و کتب و رسل آمده، می‌باشد؛ یعنی اگر بخواهیم تمام تشریع‌هایی که خدا در این عالم دنیا از طریق مأمورین خودش ارسال کرده را در جمله‌ای جمع کنیم، کلی‌اش این می‌شود قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً آدم و حوا و ذریه‌اش از این جنت خارج شوند فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى این هدی یعنی رسول، اگر رسولي از جانب من آمد پیش شما، فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اما آنهایی که كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنها اصحاب آتش هستند.

نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند این است که می‌فرماید: این «یحکی عن أول تشريع شرع للانسان في هذه الدنيا» قبل از این، ثبوت تشریعی نبوده، خدا به آدم فرمود لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ بعد که شیطان وسوسه کرد و از آن شجره خورد، از آن بهشت بیرون آمدند، و امر به هبوط شدند وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ. آیه 35 می‌فرماید (وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) در مرحله‌ی اول، نهی از نزدیک شدن به شجره می‌کند، بعد می‌فرماید (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ) این کاری است که در مرتبه‌ی بعد انجام شد؛ شیطان وسوسه کرد و خدا فرمود اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ فَلَقِيَ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بعد هبط دوم شروع می‌شود که (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) که در آیه‌ی 38 و 39 است.

مرحوم علامه می‌فرماید قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً هبط دوم است و دلالت بر این دارد که قبل از این هیچ تشریعی نبوده، اول تشریعی که شَرَعَ للانسان في هذه الدنيا التّب هي دنيا آدم وذريّته □ وقد وقع على ما يحكي الله تعالى بعد الامر الثاني بالهبوط ومن الواضح أن الامر بالهبوط أمرٌ تكويني متأخرٌ عن الكون في الجنة واقتراف الخطيئة فلم يكن حين مخالفة النهي واقتراب الشجرة لا دين مشروع ولا تكليف مولوي . نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند این است که قبل از وقوع اصلاً تشریعی نبوده و دینی نبوده، تکلیف مولوی نبوده است؛ دین و تکالیف مولوی بعد از هبوط دوم آغاز شد. بنابراین، به ناچار باید بگوییم که این نهی ارشادی است.

مناقشه در دلیل سوم مرحوم علامه

اشکالی در ذهن ما آمده بود و دیدم خود مرحوم علامه این اشکال را متعرض شدند، اما از جوابش قانع نشدیم، یک اشکال نقضی است. اگر در آن عالم تکلیف نبوده، امر به اینکه ملائکه به آدم سجده کنند، چه بود؟ تمرّد شیطان چه بود؟ این را چه‌طور جواب می‌دهید؟ این که قبل از قضیه‌ی نهی آدم بوده، بر حسب روایات، اینطور قضیه مطرح می‌شود که خدا امر کرد به ملائکه که آدم را سجده کنند و بعد از اینکه آدم مسجود ملائکه شد، در نفس آدم این قضیه آمد که هیچ موجودی به عظمت من نیست و مقام و منزلت مرا ندارد؛ خدا برای این که ضعفش را به او بفهماند، امتحانش کرد و فرمود (لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) که در این امتحان هم مردود شد. شجره هم طبق بعضی از روایات، شجره‌ی محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است. خدا فرمود تو فکر می‌کنی کسی از تو اعظم نیست؟ در زیره‌ی تو افرادی را قرار دادیم که اعظم از تو هستند؛ و این شجره مال اینهاست؛ ولی حق نداری به این شجره نزدیک شوی؛ او برای اینکه باز توفیق در این جهت پیدا کند، به این شجره نزدیک شد.

بالآخره (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) تکلیف است و امر به سجده است که حالا تکوینی باشد یا هر طور دیگری، يك تکلیفی بود که همه ملائکه انجام دادند مگر شیطان که تمرّد کرد و آن هم عقوبت برای شیطان بود. مرحوم علامه توجه به این مطلب داشتند و فرمودند «ولا ینافی ذلك کون خطاب اسجدوا للملائكة ولإبليس وهو قبل خطاب لا تقربا، خطاباً مولوياً لأنّ المكلف غیر المكلف» اینجا خطاب مولوی را قبول کردند، عرض می‌کنیم چرا؟ می‌فرمایند «لأنّ المكلف غیر المكلف» مکلف‌هایشان با هم فرق دارند. آن مکلفین ملائکه بودند، و عالم ملائکه هم ربطی به زمین ندارد و این مکلف آدم بوده و تکلیف آدم از بعد از هبوط دوم شروع شده است. می‌گوییم این چه فارقی می‌شود؟ مکلف خداست و مکلف هر کس می‌خواهد باشد؛ در آنجا تکلیف بوده، تکلیف برای نوع مردم را قبول داریم، تکلیف برای نوع مردم بعد از هبوط دوم بوده و تشریعاتی که بعداً آمده، (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى) اما قبلاًش تکلیف بوده، مهمترین دلیلش هم همین مسئله‌ی امر به سجده بوده، چرا بگوئیم آن عالم، عالم تکلیف نیست؟

ما همین امسال در بحث اصول خواندیم (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا)، ملاک تکلیف اتیان و وصول است، حالا نسبت به ملائکه باشد یا نسبت به انسان؛ خدا در این آیه می‌فرماید (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى) دیگر تکالیف به وسیله انبیاء می‌آید، اما این تکلیف را خدا مستقیماً متوجه آدم کرد. اینکه بگوئیم آن عالم، عالم تکلیف نبوده، نقض اولش قضیه‌ی سجده‌ی ملائکه است. و اینکه بگوئیم مکلف غیر مکلف است، جواب تامی نیست؛ و اساساً می‌گوئیم ملاک تکلیف وصول امر و نهی از خدا به مکلف است، و این که مکلف هم قدرت بر انجام و عدم انجام داشته باشد. حالا تکلیف در ملائکه به حسب خودش بوده، تکلیف آدم قبل از عبوط به دنیا به حسب خودش بوده، تکلیف انسان‌ها هم در اینجا به حسب خودشان است. بله، آن عالم، عالم تکلیف در تکالیف نماز و روزه نبوده، اما نمی‌توانیم بگوئیم اساساً در آن عالم تکلیف وجود نداشته است. و ما چه دلیلی داریم که مسئله‌ی مولویت را منحصر به تکالیف این عالم بکنیم؛ لذا، دلیل سوم ایشان نیز درست نیست.

بعد از این دلیل سوم چند اشکال و جواب که در لابلای کلمات ما گفته شد نیز بیان کردند که جواب‌ها متأسفانه تام نیست.

نتیجه‌ای که گرفتیم، این است که واقعاً نمی‌شود مسئله‌ی ارشادی و مولوی بودن را اینجا مطرح کرد. مشهور علمای امامیه قائلند که قضیه حضرت آدم ترک اولاست، که باید ترک اولی را معنا کنیم و بعد ببینیم دلیل‌شان چیست؟ آیا این نظر درستی هست یا نه؟ بحث روایی خوبی هم دارد که باید تمام روایات را دید و اینکه جمع بین روایات چگونه است؟

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.